



فهلویات

پژوهشی در اشعار بازمانده از
زبان ادبی مشترک عراق عجم و آذربایجان

پژمان فیروزبخش





سرشناسه	فیروزبخش، پژمان، ۱۳۶۲-
عنوان و نام پدیدآور	فهلوات: پژوهشی در اشعار بازمانده از زبان ادبی مشترک عراق عجم و آذربایجان / نویسنده: پژمان فیروزبخش.
مشخصات نشر	تهران: انتشارات دکتر محمود افشار، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	۲۰۰ ص. : مصور.
فروست	مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی دکتر محمود افشار؛ ۳۳۵. گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری؛ ۱۲۴.
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۷۷۰۶-۶۵-۹
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا.
یادداشت	کتابنامه.
یادداشت	نمایه.
عنوان دیگر	پژوهشی در اشعار بازمانده از زبان ادبی مشترک عراق عجم و آذربایجان.
موضوع	شعر فارسی -- تاریخ و نقد.
موضوع	Persian Poetry -- History and Criticism
موضوع	شعر لری -- تاریخ و نقد.
موضوع	Lori Poetry -- History and Criticism
موضوع	شعر آذربایجانی -- ایران -- تاریخ و نقد.
موضوع	Azerbaijani Poetry -- Iran -- History and Criticism
رده‌بندی کنگره	PIR ۳۵۴۸
رده‌بندی دیویی	۸۶۱/۰۰۹
شماره کتابشناسی ملی	۹۱۵۷۱۶۵

فہلوئیات

پژوهشی در اشعار بازمانده از زبان ادبی مشترک عراق عجم و آذربایجان



پژمان فیروزبخش



مجموعه انتشارات
ادبی و تاریخی
موقوفات دکتر محمود افشار

[۱۲۴]

گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری



هیئت گزینش کتاب و جایزه

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - دکتر ژاله آموزگار - دکتر جلال خالقی مطلق
دکتر حسن انوری - دکتر فتح‌الله مجتبایی - دکتر محمود امیدسالار - کاوه بیات
دکتر محمد افشین‌وفایی (مدیر انتشارات)

درگذشتگان

ایرج افشار - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ‌الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی



فهلویات

پژوهشی در اشعار بازمانده از زبان ادبی مشترک عراق عجم و آذربایجان



تألیف	پژمان فیروزبخش
گرافیسٲ، طراح و مجری جلد	کاوه حسن بیگلر
صفحه‌ارا	ترکس عباسپور
لیتوگرافی	صدف
چاپ متن	آزاده
صحافی	فرن
تیراژ	۲۲۰۰ نسخه
چاپ اول	۱۴۰۲

ناشر

انتشارات دکتر محمود افشار

خیابان ولی عصر، بالاتر از پارک وی، خیابان عارف‌نسب، کوی دبیر سیاقی (لادن)، شماره ۶

تلفن: ۲۲۷۱۷۱۱۴ دورنما: ۲۲۷۱۷۱۱۵

با همکاری انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸

تلفن: ۵-۶۶۹۵۳۸۰۴ دورنما: ۶۶۴۰۵۰۶۲

تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها

۵-۶۶۹۵۳۸۰۴



شورای تولید

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش)
وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی - رئیس دانشگاه تهران (یا معاونان اول هر یک از این پنج مقام) (طبق ماده ۲ و قننامه)

متولیان منصوب و منسوب

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس) - دکتر محمد اسلامی (نایب رئیس) - دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی
دکتر ژاله آموزگار - دکتر احمد میر (بازرس) - ساسان دکتر افشار - آرش افشار (بازرس)

هیئت مدیره (منتخب شورای تولید)

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس) - دکتر محمد اسلامی (نایب رئیس)
دکتر محمد افشین وفايي (مدیر عامل) - حمیدرضا رضایزدی (خزانه دار)



درگذشتگان

دکتر مهدی آذر - حبیب الله آموزگار - دکتر جمشید آموزگار
ایرج افشار، سرپرست عالی و بازرس (منسوب واقف، از ۱۳۶۳-۱۳۸۹) - مهر بانو دکتر افشار - مهندس نادر افشار
بهروز افشار یزدی - سید محمود دعایی - دکتر سید جعفر شهیدی، رئیس هیئت مدیره (از ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۳)
دکتر جواد شیخ الاسلامی - اللهیار صالح - دکتر منوچهر مرتضوی - دکتر اصغر مهدوی
دکتر یحیی مهدوی - دکتر علی محمد میر - دکتر محمد علی هدایتی

یادداشت واقف

اول

طبق ماده ۲۳ وقفنامه اول مورخ یازدهم دی ماه ۱۳۳۷ ه. ش. درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجله آینده در صورت احتیاج و احتمالاً دادن جوایز به نویسندگان به شرح دستور این وقفنامه گردد.

دوم

هدف اساسی این بنیاد ملی طبق ماده ۲۵ وقفنامه تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران می باشد. بنابراین کتبی که با بودجه این موقوفات منتشر می شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.

سوم

طبق ماده ۲۶ مقداری از کتب و رسالات چاپ شده با بودجه این موقوفات باید به طور هدیه و به نام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه ها و قرائتخانه های عمومی ایران و خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مستشرقین خارجی فرستاده شود.

چهارم

چون نظر بازرگانی در انتشارات این موقوفات نیست و تا حدی تحمل زیان هم جایز است طبق ماده ۲۷ وقفنامه هیچ کتاب و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده با افزایش صدی ده تا بیست و پنج قیمت گذاری شود... این افزایش ۲۵ درصد به واسطه حداقل حق الزحمه فروشندگان و هزینه ای است که برای پست و غیره تحمیل می شود. از کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر خیر ملی که ابداً جنبه تجارتي ندارد با ما یاری و تشریک مساعی بنمایند.

پنجم

بر اساس موافقت‌نامه دوم (مورخ ۱۳۵۲/۴/۱۲) که میان واقف و دانشگاه طهران به امضاء رسیده، قسمتهای مهمی از رقبات، مانند جایگاه سازمان لغت‌نامه دهخدا و محل مؤسسه باستان‌شناسی به‌طور رایگان به دانشگاه طهران واگذار شده و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق ماده دوم برای اجرای مفاد وقف‌نامه که از جمله عبارت از دادن جوایز ادبی و نشر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب درسی) می‌باشد در اختیار دانشگاه طهران قرار می‌گیرد که وصول نموده و به نام این موقوفات اعطا و نشر گردد.

ششم

چون طبق ماده ۳ موافقت‌نامه نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه یک نفر از متولیان این موقوفات که از طرف واقف به عضویت کمیته انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی اداره امور جوایز و نشر کتاب انتخاب شود ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای تولیت است و از طرف واقف نیز به عضویت کمیته نامبرده معین شده به سمت سرپرست انتخاب و برقرار نمودند.

هفتم

چون نگارنده این سطور به واسطه کبر سن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کارها بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره به فرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. در این چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات به طبع رسیده با کوشش و سرپرستی وی بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند می‌توانند به او مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدف‌های این بنیاد، یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک و زبان رسمی و ملی همه ایرانیان است می‌باشد.

هشتم

این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشاریزدی
آذر ماه ۱۳۵۸ شمسی

مستوفی

کتبی که با بودجه این موقوفات طبع و توزیع می‌شود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همه تألیفات و مجموعه‌هایی که به قلم واقف منتشر شده و یا می‌شود صد درصد این مطابقت را ندارد به سبب این است که واقف قصد چاپ آنها را با مال خود داشت، ولی زمانی که دارایی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه‌هاست به عهده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غایی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است در برداشته، کتبی که بویی از ناحیه‌گرایی و جدایی‌طلبی و حکایت از رواج زبان‌های خارجی به قصد تضعیف زبان دری و دیگر چیزهای تفرقه‌آمیز و روش‌ها و سیاست‌های فتنه‌انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه چون شاید برای چاپ کتب و فرهنگ‌نامه فارسی که دایره‌ها مانند یعنی انسیکلوپدی باشد و تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد و هزینه بیشتر دارد، درآمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد می‌توان با اندوخته بانکی این موقوفات چاپ نمود، به شرط آن‌که اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولیت بعد از ممات یا هر کس و دستگاهی که قانوناً قائم مقام آنهاست باشد.

در تکمله دوم یادداشت واقف، منتشره در جلد سوم افغان‌نامه نگاشتم که کتب و رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ می‌شود باید منزّه باشد از تحریکات سیاسی، مخصوصاً آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی در لفاظیه پژوهش تاریخی و ادبی ایران‌شناسی... و در پایان آن تکمله افزودم بیم داشتیم که مبادا چنین رسالاتی سال‌ها بعد از ما نخواست و ندانسته، به وسیله این بنیاد چاپ شود. پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود... عمده مخاطب این یادآوری‌ها بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

تا زمانی که نویسنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من، ایرج افشار که به رموز نویسندگی کاملاً آگاه می‌باشد سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد؛ ان شاء الله.

تکمله و تبصره

یادداشت واقف چند روز پیش از درگذشت (۲۸ آذر ۱۳۶۲) برای اطلاع نویسندگان. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع می شود باید منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد و مروج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و بویی از ناحیه گرایی و جدایی طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه های محلی و زبان های خارجی به قصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتاب ها و رسالات باید منزّه باشد از روش های تفرقه آمیز و سیاست های فتنه انگیز، چه به طور مرموز و چه علنی مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران شناسی.

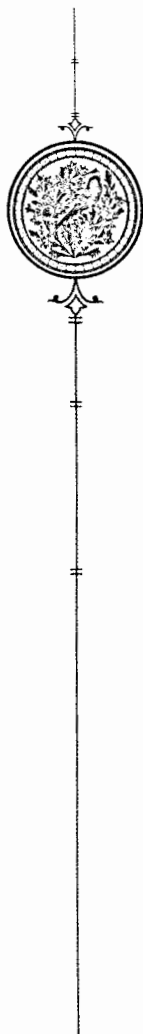
کتب تاریخی و ادبی عالمانه خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی به فارسی ترجمه می شود اگر دارای هر دو جنبه از سود و زیان باشد باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود. قسمت زیان بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مبارزه و مقابله عالمانه با آن باشد نه جاهلانه، زیرا گفته منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه شانتاژ و هوچی گری. این بنیاد در انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. به گفته نظامی گنجوی:

چون توان راستی را درج کردن دروغی را نباید خرج کردن

برای چاپ و انتشار کتب و رسالات نه تنها هزینه و حق الزحمه نمی خواهیم، بلکه به سبب اهمیت فوق العاده سودمند بودن کتاب، جایزه نیز می پردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتاب های خود به طور مسلّم ضرر مادی دارد، زیرا کمتر از ارزش تمام شدن از کاغذ و چاپ و غیره از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله مرحوم ملانصرالدین باشد که تخم مرغ می خرید دانه ای دو شاهی، می پخت و رنگ می کرد و می فروخت یک شاهی! عقیده ما بر این است که اگر در این سود، ضرر مادی و مالی می کنیم سود معنوی که منظور ماست می بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می دهیم. این زبان را به حساب مصارف وقف در راه ایده آل و هدف ملی خود محسوب می داریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکمله منتشر شده در ابتدای کتاب های این بنیاد که اضافات و تفاوت هایی با هم دارد توجه فرمایید.

پیشکش به استادام دکتر علی اشرف صادقی



فهرست مطالب

۱۷.....	پیش‌گفتار
۲۵.....	فصل اول: زمینه تاریخی
۳۳.....	فصل دوم: فهلوی، یک زبان ادبی مشترک کهن
۴۵.....	فصل سوم: موادّ زبانی بازمانده از فهله
۴۵.....	آوه.....
۴۵.....	ابهـر.....
۴۷.....	اردبیل.....
۴۹.....	اردستان.....
۴۹.....	اصفهان.....
۵۰.....	تبریز.....
۵۳.....	ری.....
۵۶.....	زنجان.....
۵۸.....	زواره.....
۵۸.....	سیمینه.....
۵۹.....	شروان.....
۶۱.....	قزوین.....
۶۵.....	قم.....
۶۶.....	کاشان.....

۶۷	کرج
۶۹	کنار آب
۶۹	نمین
۷۳	همدان
۷۹	فصل چهارم: رابطه زبانی فهلوی و آذری
۸۹	فصل پنجم: روابط زبانهای ولایات فهله بر اساس موادّ مکتوب کهن
۹۳	الف. ایزوگلوهای آوایی
۹۹	ب. ایزوگلوهای صرفی
۱۰۴	ج. یک ایزوگلو نحوی
۱۰۷	د. چند ایزوگلو لغوی
۱۰۹	فصل ششم: جمع بندی
۱۲۱	پیوست ۱: فهرست فهلویات شناخته شده تا سال ۷۰۰ ق
۱۲۵	پیوست ۲: دوبیتیهای بابا طاهر همدانی، گرد آورده تقی الدین کاشانی
۱۳۹	پیوست ۳: نسخه برگردان دو قصیده آذری در ریاض شماره ۲۰۵۱ کتابخانه ایاصوفیا
۱۴۷	مشخصات مراجع
۱۶۷	بیت یاب
۱۶۷	الف. بر اساس آغاز بیت
۱۷۴	ب. بر اساس قافیه و ردیف
۱۸۱	ج. مصارع، بر اساس آغاز مصراع
۱۸۲	د. عبارات منشور
۱۸۳	نمایه ها
۱۸۳	کسان
۱۸۷	جایها
۱۹۱	کتب و رسالات
۱۹۳	اصطلاحات
۱۹۹	مردمان و خاندانها

پیش‌گفتار

رساله‌ای که در دست دارید در درجهٔ اول به منظور شناساندن زبان فراموش‌شده‌ای تألیف شده که از قرن‌ها پیش از اسلام در بلاد عراق عجم و آذربایجان صاحب ادبیاتی غنی بوده است. فهلویات پراکنده‌ای که از خلال سفینه‌های اشعار و کتب عربی و فارسی، معمولاً از حدود قرن‌های پنجم تا نهم هجری، یافت می‌شود در حقیقت تسمهٔ ناچیز آن ادب دیرینهٔ از یادرفته و تقریباً تنها معرف آن زبانِ برافتاده، یعنی زبان فهلوی است. از این زبان که روزگاری زبانِ تقریر و تحریر تربیت‌شدگان بود، در قرون میانهٔ اسلامی دیگر فقط اشعاری در قوالب قطعه، گاه غزل و بیشتر دوبیتی بر جای مانده بود. در قرون اولیهٔ اسلامی امّا، وقتی هنوز فارسی دری در آن نواحی دست بالا را نگرفته بود، از وجود سه چهار مثنوی فهلوی نیز به واسطهٔ اخبار و روایات باخبریم. در کتاب حاضر عمدتاً دو گروه موادّ زبانی کهن عرضه و بررسی شده است: یکی اشعار فهلوی و دیگر جملات کوتاه و شعرهای آذری، که دومی، یعنی زبان قدیم آذربایجان، در واقع برای درک بهتر موقعیت زبان اول به خدمت گرفته شده است. دربارهٔ فهلویات بدو باید خاطر خوانندگان را مستحضر سازم که در این رساله تنها آن عده از فهلویات که تعیین وابستگی زبانشان به ناحیه‌ای معین با دلایل و قرائن غیر زبان‌شناختی ممکن بود محلّ اعتنا قرار گرفته است؛ ورنه شمار فهلویات شناخته‌شده‌ای که نام و نشانی ندارند بیش از آن چیزی است که در صفحات آتی آورده شده است.

بر خوانندگان پوشیده نماند که تیت نگارنده در ابتدا نوشتن مقاله‌ای بود دربارهٔ چیستی فهلویات و چگونگی طبقه‌بندی آن اشعار بر پایهٔ روابط خویشاوندی زبانی. ولی با آنکه سعی

کردم مطالب را در نهایت اختصار بیان کنم، سخن به درازا کشید و ناگزیر شدم آن را در قالب کتابچه‌ای درآورم. اگر از آغاز قصد تصنیف کتابی در این باب داشتم بنای آن را به گونه‌ای دیگر می‌نهادم و مطالب را شرح و بسط می‌دادم. به هر روی، اهتمام اصلی من در اینجا گشودن راهی بوده برای تحلیل درست این مواد کهن با در نظر گرفتن موازین زبان‌شناسی تاریخی؛ زیرا پراکندگی جغرافیایی فهلویات موجب سردرگمی و بعضاً گمراهی زبان‌شناسان معاصر در فهم وضعیّت زبانی آن حدود در ادوار گذشته شده است. به عبارت دیگر کوشیده‌ام راهی نرفته را قدری هموار سازم تا بعد از این محققان در مواجهه با هر شعر غیر فارسی که از آن سامان به دست می‌آید بلافاصله معامله اشعار محلی (در معنی زبان مادری شاعر) نکنند؛ بلکه باید زبان فهلوی را حتّی المقدور شناخت و مورد به مورد حدود تصرّف هر شاعر را در آن باز نمود. خوانندگانی که مایلند از طریق این کتاب با فهلویات آشنایی جدّی پیدا کنند لازم است از بعضی کلیات آگاه شوند:

اولاً هر شعر کهن گویشی - آن طور که به غلط مشهور شده - فهلوی نیست. حتّی همه اشعار محلی غرب و شمال غرب ایران هم لزوماً فهلوی نیست و به طریق اولی در گذشته هم به تمام آنها فهلوی گفته نمی‌شده است؛ وقتی فهلوی گفته‌اند که شعر بدان زبان معین و مشترک ادبی که موضوع این رساله است انشا شده بوده، و نه مثلاً به آذری یا گورانی یا اصفهانی یا کاشانی. جز زبان فهلوی، طبری هم ادبیات کهن مکتوب داشته که تنها خرده‌ای از آن به ما رسیده و همین مشّت نمونه خروار فعلاً خود بزرگ‌ترین بخش از مواد مکتوب برجای مانده از زبانها و گویشهای ایرانی نو، بعد از فارسی است. ادبیات شیرازی هم با آنکه بسیار متأخّرتر از فهلوی و طبری است و بر خلاف آن دو، فرزندان «ادبیات» فارسی دری محسوب می‌گردد، در میان زبانهای جنوب غربی به لحاظ سابقه کتابت و حجم مواد مکتوب کهن منحصر بفرد است. از دیگر زبانهای ایرانی که تا پیش از دویست سیصد سال اخیر ادبیات مکتوب پرسابقه داشتند و چیزی هر چند اندک از آنها به ما رسیده است می‌توان گرگانی، آذری و شاید گورانی را اسم برد. اینها را اسم بردم تا معلوم باشد که نباید به هر شعر قدیم محلی گمان فهلوی بودن برد.^۱

۱. مثلاً اینکه به اشعار شیرازی بسحاق اطعمه عنوان فهلویات داده‌اند (Browne 1895: 787; Tafazzoli 1999: 158) چیزی نیست جز خطایی متأخّر که در اثر فراموش شدن معنای اصلی آن اصطلاح رخ داده است. یا بنگرید به: قزوینی ۱۳۳۲: ۱۷۸-۱۷۹؛ مینوی ۱۳۵۲: ۴.

ثانیاً با آنکه حجم قابل توجهی از مواد مکتوب زبانها و گویشهای قدیم ایران را فهلویات تشکیل می‌دهد، هنوز مطالعه جامعی در این باب صورت نگرفته و نوشتجات تحقیقی موجود اغلب از معرفی و قرائت بعضاً ناتمام اشعار فهلوی فراتر نرفته است. به همین خاطر، چنین مواد ارجمندی تا کنون به طرزی شایسته در فقه‌اللغه ایرانی به کار گرفته نشده و استفاده از آنها در مطالعات تاریخی زبانهای ایرانی تقریباً هیچ بوده است. نخستین توجهات علمی به فهلویات از قِبل بابا طاهر و به واسطه شهرت دوبیتهای او بود؛ هر چند در تعیین زبان آن اشعار تا مدتها اتفاق نظر وجود نداشت. در سنت متأخر ایرانی آن اشعار لُری خوانده می‌شد^۱ و کمی قبل‌تر، یعنی زمانی که دیگر کلمه فهلوی مصطلح نبود، بدان راجی می‌گفتند^۲ و همین نامگذاریها محققان را به ورطه سرگردانی انداخته بود. کلمان هوار که اول بار دوبیتهای منسوب به بابا طاهر را به روشی علمی منتشر کرد زبان آنها را پهلوی اسلامی (Pehlevi musulman) نامید.^۳ او

۱. اینکه آرتور دو گوینو (344: 1859)، از اعضای هیأت دیپلماتیک فرانسه در ایران بین سالهای ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸م، نوشته است اشعار بابا طاهر به گویش لری است تالی همین سنت است. یا مثلاً شیخ محمد ایزدی کازرونی (وفات ۱۳۲۲ق) که لُر هم نبوده است پنجاه و دو دوبیتی به تقلید از اشعار بابا طاهر سروده و به سال ۱۳۰۸ق در انتهای دیوان اشعارش تحت عنوان «رباعیات لری به طرز بابا طاهر همدانی» نشر داده است. زبان این اشعار تفاوتی با زبان دوبیتهای متأخر منسوب به بابا طاهر ندارد؛ لیکن حتی دانشمندی چون اسکار مان، با آنکه تفاوت زبان آن اشعار را با سایر لهجه‌های لری آشکارا دریافته، کماکان چهل و شش دوبیتی از ایزدی را احتمالاً از روی نسخه ش Or. Oct. 1219 کتابخانه دولتی برلین، کتابت ۱۳۲۴ق (با عنوان «رباعیات لری») در کتاب گویشهای اقوام لُر در جنوب غرب ایران درج نموده است (Mann 1910: 41-59, xxxiv). دسترسی نگارنده به تصویر نسخه خطی برلین به لطف دوست عزیزم ارحام مرادی ممکن شد. حدوداً در همین زمان بختیارها نیز دعوی لُر بودن بابا طاهر را داشتند و گاه به دوبیتهای او رنگ و بوی گویش بختیاری داده بودند (Vahman 1999). لازم به ذکر است که از روایی شعر فهلوی نزد کسانی که خود را لُر می‌دانستند حداقل یک شاهد از اوایل قرن هشتم هجری در دست است و آن دوبیتی فهلویی است که فخرالدین لُر در تقریظی که بر توضیحات الرشیدیّه نوشته گنجخانه است. نک: صادقی ۱۳۸۲: ۱۷-۲۰.

۲. درباره این کاربرد اصطلاح راجی بنگرید به صفحات ۵۴ و ۷۰ همین رساله. آن قدر که به نظر نگارنده رسیده، از نخستین کسانی که اشعار منسوب به بابا طاهر را زیر عنوان رازی ثبت کرده صاحب تذکره عرفات العاشقین است (تقی‌الدین محمد اوحدی ۱۳۸۹، ۴: ۲۴۲۸-۲۴۲۹). حدود نیم قرن بعد، در مجموعه‌ای مستقی به کشکول الفقرا (مدلن به سال ۱۰۸۶ق) در باب دهم با عنوان «در هزلتات و هجویات و رباعیات و راجی» هجده دوبیتی به نام بابا طاهر همدانی/عریان ثبت است (نسخه ش ۴۰۲۶ مجموعه فاتح در سلیمانیه، گ ۱۴۸ر-پ). این مجموعه را سالها پیش دوست مکرّم دکتر بهروز ایمانی به من معرفی فرمود.

۳. اصطلاح عامی که به زعم او می‌شد به زبانهای شمالی ایران (حاشیه خزر، فلات مرکزی و سرزمین باستانی ماد) اطلاق کرد (Huart 1885: 503, 507). هوار (1889) از این اصطلاح برای نامیدن گرگانی قدیم هم استفاده کرده است.

بعدتر و در پرتو تحقیقات دانشمندانی چون ویلهلم گایگر زبان آن اشعار را همدانی دانست و نوشت که گویش قدیم همدان به گویشهای مرکزی (مَشَخَصاً گویشهای کاشان) نزدیک بوده است.^۱ ایران‌شناس آلمانی، کارل هدنک، همدانی بودن آن دوییتیه‌ها را نپذیرفت و قائل به زبانی آمیخته در اشعار بابا طاهر شد و این مسئله را معلول تأخر و انتخاب بی قید و بند اشعار در تدوین مجموعه‌های رباعیات شاعر در نقاط مختلف ایران دانست. به عقیده هدنک منتسب ساختن این اشعار به گویشی معین و منفرد و حتی به شاعری واحد ناممکن است.^۲ کمی بعد، روبن آبراهامیان با بررسی خصائص زبانی اشعار بابا طاهر و مقایسه‌اش با گویش یهودیان همدان بر رای هدنک اعتراض کرد و مجدداً بر همدانی بودن اشعار بابا طاهر پای فشرده و نوشت که شاعر در عین استفاده از گویش همدانی خواسته تا زبان دوییتیه‌ایش را به زبان ادبی نزدیک سازد.^۳ از میان دانشمندان فرنگی ویلهلم آیلرس نیز به فهلویات توجه نشان داده و دوییتیه‌های بابا طاهر را به درستی در چارچوب فهلویات و ادب فهلوی دیده و به قید احتمال گفته است این اشعار ریشه در جایی دارد که گویشهای ایرانی شمال غربی و جنوب غربی با یکدیگر تلاقی می‌کنند، یعنی در شمال لرستان.^۴ امروزه معمولاً زبان دوییتیه‌های بابا طاهر را همدانی می‌دانند، اما من در این رساله کوشیده‌ام نشان دهم زبان این اشعار را نباید یکسر نماینده زبان قدیم مردم عاقه همدان یا هیچ کجای دیگر شمرد.

در ایران تا همین اواخر اشعار محلی عموماً قدر و منزلتی نزد ادیبان و درس‌خواندگان نداشت و اقبال نسبی دانشگاهیان به مطالعه مواد گویشی امر تازه‌ای است. از ایرانیان پیشرو در این قسم تحقیقات به روش درست و علمی احمد کسروی بود که با تألیف رساله آذری یا زبان باستان

۱. Huart 1908: 291; 1914: 634. لازم به ذکر است آنچه گایگر در اواخر قرن نوزدهم میلادی «گویشهای مرکزی» نامید با آنچه ما امروز به این اسم می‌شناسیم کاملاً منطبق نیست و طبقه‌بندی او به حق مورد انتقاد مارکوارت قرار گرفته است. مارکوارت خود از این گروه زبانی به اسم مادی-پارتی یا گویشهای پهلوی (medoparthischen oder Palhawikdialekten) یاد می‌کند (Marquart 1927: 107).

2. Hadank 1926: xxxvii-iv; 1930: 53-54.

۳. نک: Abrahamian 1936: 155-170. پرویز ناتل خانلری (۱۳۲۴) از این سخن انتقاد کرده، ولی با آنکه یکی از دوییتیه‌های منسوب به بابا طاهر را در میان فهلویات منقول در کتاب المعجم یافته است، اظهار داشته برای تعیین لهجه بابا طاهر باید به سراغ لهجه‌های اطراف همدان رفت، نه فارسی همدانی یا گویش یهودیان آن شهر.

4. Eilers 1969: 227 ff.

آذربایگان بنای شناخت و اعتنا به یکی از زبانهای مهم ایرانی را گذاشت و از جمله سبب شد تا والتر هنینگ، نابغه عالم فقه‌اللغه ایرانی، به زبان گم‌شده‌ای که روزگاری در آذربایجان رواج داشت توجه نشان دهد. اما خلط دو زبان آذری و فهلوی در رساله کسروی و بالاتر از آن قلت مواد اطمینان‌بخش از گویشهای تاتی آذربایجان هنینگ را از ارائه تصویری روشن از آن زبان بازداشت. از پژوهندگان زبانها و گویشهای ایرانی دوره اسلامی باید از محمدامین ادیب طوسی یاد کرد که اهتمام بسیار در نشر این مواد داشت، اما کارش به لحاظ علمی مطلوب نبود. دو دانشمند ایرانی بیش از هر کس در مطالعه دو زبان فهلوی و آذری مساهمت جستند: یکی احسان یارشاطر که تحقیقات نظام‌مندش در زبان قدیم آذربایجان و بازماندگان آن، اگرچه کمتر جنبه تاریخی دارد، از مراجع اصلی برای وقوف بدین زبانهاست؛ و دیگر علی‌اشرف صادقی که در یافتن، قرائت و شرح مسائل تاریخی و دستوری فهلویات و سایر مواد قدیم گویشی توفیق بسیار داشته است. در پایان این بند همچنین لازم است از دو مدخل «زبان ایرانی آذربایجان» و «فهلویات» در دانشنامه ایرانیکا به ترتیب نوشته احسان یارشاطر و احمد تفصّلی نام ببرم (دومی کمتر مباحث زبان‌شناسانه دارد) و از اطالۀ کلام خودداری کنم. مشخصات پژوهشهای خوب و بد فارسی در چهل و اند سال اخیر درباره موضوع مورد بحث ما در کتابشناسی تحلیلی زبانها و گویشهای ایرانی نو گردآورده لودویگ پاول جمع آمده است^۱ و خوانندگان می‌توانند بدان رجوع کنند. هیچ کدام از این نوشتجات مطالعه‌ای منسجم که از بررسی عدّه معتنی‌بھی از فهلویات برآمده باشد نیست.

نکته سوم و آخر درباره وزن اشعار فهلوی است که بحثی است قدیم و از ادوار دور گاه خود موجب درج فهلویات در کتب عروض بوده است. در پژوهشهای معاصران هم بعض اوقات فهلویات از همین جهت طرف توجه واقع شده است. لیکن من در این رساله به موضوع وزن فهلویات نپرداخته‌ام. این قدر اینجا به اجمال باید گفت که با پیدایش و رواج عروض فارسی، نظام وزنی این اشعار، هرچه بود، رفته رفته تحت قواعد عروض فارسی درآمد و از قرنهای هفتم و هشتم هجری به بعد عمدتاً به دو بحر هزج و مشاکل با اندک زحافات خاص خود محدود شد.^۲

1. Paul 2022: 236- 238, 249-251.

۲. برای آگاهی کلی از وزن شعر فهلوی، نک: صادقی ۱۳۹۰.

این رساله به زعم نگارنده چند حرف تازه دارد: یکی تعیین قدمت اسم منطقه پهل است در غرب ایران که ظاهراً مقارن با کهن‌ترین روایات تاریخی از حضور ایرانیان در فلات ایران است؛ دیگر طرح فرضیه وجود یک زبان ادبی مشترک در عراق عجم و آذربایجان است که همان فهلوی باشد و برای تفصیل مطلب لازم است خوانندگان به متن کتاب مراجعه کنند؛ سدیگر تفکیک روشن دو زبان فهلوی و آذری از یکدیگر است که دست‌کم از دوره میانه زبانهای ایرانی از هم سوا بوده‌اند و تا کنون کسی آن را مبرهن نساخته بود؛ چهارم معرفی و نشر بعضی مواد مکتوب گویشی تازه است که پیش از این شناخته نبود، و نیز قرائت بهتر و کامل‌تر بعضی اشعار فهلوی و آذری که از قبل می‌شناختیم.^۱ آخرین حرف نسبتاً تازه‌ای که در اینجا مایلیم بدان اشاره کنم آن است که زبان محلی مردمان قزوین و زنجان و همدان به ظن قوی چیزی نزدیک به زبان فهلوی بوده و لهجات تاتی دهات قزوین و زنجان احتمالاً نتیجه مهاجرت‌های بعدی است و هرگز زبان این شهرها تاتی نشده بوده است؛^۲ چنانکه مثلاً نباید تصور کرد زبان شهر کرمانشاه روزگاری کُردی بوده و فارسی آن را پس زده است. تفصیل این مطلب موقوف به مجالی دیگر است.

ناگفته نگذارم که در نقل اشعار و عبارات گویشی هیچ تصرفی در رسم الخط نسخ خطی نکرده‌ام مگر در حروف پ، چ، گ و این کار را از برای سهولت خواندن اشعار کرده‌ام. در این میان البته یک استثناء قائل شده‌ام و آن بازماندگان *hačā ایرانی باستان در ساختمان ضمائر ملکی و ادات اضافه است که هر کجا با چ نوشته شده بود همان طور آورده‌ام، زیرا صورت ملفوظ آن همه جا بر من مسلم نشد. پس در موارد فوق خوانندگان در بعضی فهلویات با چ و در بعضی دیگر با ج مواجه‌اند و من فعلاً ترجیح داده‌ام تا رسیدن به نتیجه مطمئن عین رسم الخط نسخ را هر چه هست حفظ کنم. تصمیم‌گیری برای معدود موارد بی‌نقطه دشوار بود و به ناچار ج ضبط کردم تا امکان قرائت دیگر محفوظ بماند. حرف ژ، بر خلاف تصور غالب، در طول تاریخ نگارش به خط فارسی به ندرت با یک نقطه نوشته شده است. برای همین، جز در موارد به‌کلی بی‌نقطه، هر کجا در نسخ مرجوع‌الیها ز بود ولی انتظار ژ می‌رفت، تغییری نداده‌ام. همین‌جا

۱. دوست‌گرامی میثم محمدی در رساله دکتری خود با عنوان فهلویات سفینه تریز (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۴۰۰) مستقلاً به نکته‌های دوم و سوم که اشاره شد رسیده است.

۲. وجود اصطلاح «شهری» به جای فهلوی ممکن است از همین‌جا باشد. نیز، نک: ریاحی ۱۳۶۷: ۱۹۲۳-۱۹۲۴.

خوب است خاطرنشان کنم که بر حسب قرآنی شاید محق باشیم که بگوییم تحوّل -j* ایرانی باستان در اوّل کلمات به -z در زبان فهلوی مسئله‌ای زبانی است و نه رسم‌الخطی. شرح جزئیات را در فصل پنجم، زیر بخش ایزوگلوهای آوایی آورده‌ام.



حین نوشتن این رساله بارها از موهبت مشورت با دوستان عزیزم یوسف سعادت، دکتر سلمان علی‌یاری و دکتر میثم محمدی برخوردار بودم و رهین منت ایشانم. بعضی مباحث رساله ضمن صحبت‌های مکرر با این عزیزان در ذهنم شکل گرفت یا قوام یافت و بدین ترتیب ایشان سهمی بسزا در اعتلای این نوشته دارند. آقای محمدی همچنین در قرائت بعضی اشعار فهلوی و آذری با نگارنده شریک است. از استاد گرامیم، دکتر لودویگ پاول، که در هشت سال گذشته از راهنمایی‌های عالمانه‌اش برای مطالعه السنه ایرانی بهره برده‌ام صمیمانه سپاسگزارم و امیدوارم زمانه یآوری کند تا بتوانم در کنار ایشان و در قالب طرحی پژوهشی به طور مستوفی به مطالعه فلهویات پردازم. آن زمان حتماً اشتباهات و سهوهای را که احیاناً در این تحریر پیش آمده است نیز رفع خواهم نمود. همچنین حق‌شناس و حق‌گزار عزیزانم دکتر احمدرضا قائم‌مقامی و سعید لیان هستم که این کتابچه را خواندند و در تصحیح و تنقیح آن صرف وقت کردند. سعید لیان در غیاب من زحمت بعضی غلط‌گیریهای فنی را نیز متقبل شد. مشوق من برای چاپ این نوشته بدین شکل در درجه اوّل دوست نیک‌خواهم دکتر محمد افشین‌وفایی بود و در این راه از هیچ کمکی دریغ نکرد. از او متشکرم. بر من فرض است از خانم نرگس عباس‌پور نیز تشکر کنم که کتابچه حاضر در اثر کاردانی ایشان بدین وضع آراسته و آماده طبع گردید.

در خاتمه مشتاقم تا رساله حاضر را به پاس حقوق تعلیم و رعایت شرط تعلّم به استادم دکتر علی‌اشرف صادقی تقدیم دارم. درک محضر ایشان اثری ماندگار بر ذهنیت و رویه علمی من داشت و دولت جان‌پرور بود. امید است که این وجیزه در نظر ایشان و دیگر ارباب بصیرت به شرف قبول مشرف شود.

پژمان فیروزبخش

هامبورگ، شهریور ۱۴۰۱

فصل اول: زمینه تاریخی

در سرزمینی که دست کم از اواخر شاهنشاهی اشکانیان^۱ تا حدود قرن هشتم هجری پهللو/ فهللو، پهله/ فلهه^۲ یا بلاد البهلوتین (یعنی دیار مردمان پهلوی) خوانده می شد، امروزه عمدتاً دو گروه از زبانهای ایرانی نوی شمال غربی رواج دارد:^۳ یکی گروه گویشهای موسوم به تاتی و دیگر گروه گویشهای مرکزی. حدود جغرافیایی این سرزمین، که بعد از اسلام بدان کوهستان یا جبال و دیرتر عراق عجم نیز گفته اند، در زمانهای متفاوت مختلف بوده است. در اوایل عهد ساسانی،

۱. این عقیده هنینگ (۱۹۵۸: ۹۵) است. اگر عقیده دانشمندانی که پرسوئه مذکور در منابع آشوری را جایی در زاگرس دانسته اند (برای نمونه، نک: Zadok 2001; Waters 2011) درست باشد، که گویا درست است، اطلاق پهللو به سرزمینی در غرب فلات ایران، چنانکه گمان برده اند، ربطی به حرکت پارتها به سوی غرب و انتقال این نام با جابجایی و قدرت گرفتن اشکانیان در آن سرزمین ندارد و به احتمال زیاد به لفظ و مصداق مرتبط با همان پرسوئه است. *θ ایرانی در تمام صورتهای این نام در منابع آشوری با یک نشانه میخی «س» دار یعنی su نوشته شده است. اینکه این مسئله فرض ما را تصدیق یا رد می کند محتاج تفحصی درازدامن است. این معنی که سرزمینی در همسایگی ماد (و احتمالاً در غرب آن) را در اواخر عهد اشکانیان پهللو (Παρθουαίων) می گفته اند از گزارش مورخ رومی، هرودیان (کتاب ششم، بند ۵، فقره ۶) نیز معلوم می گردد (Herodian 1970: 112- 113). درباره تعیین محل پهللو در دوره ساسانی که نه در خراسان، بلکه در غرب فلات ایران بوده است، بنگرید به: Ghodrat-Dizaji 2016.

۲. هر دو از Pahlawag.

۳. لری و کُردی که در زمانی نه کاملاً معلوم مناطق جنوبی، جنوب غربی و غرب فلهه را درنور دیده از بحث ما خارج است. احمد بن ابی یعقوب ابن واضح ۱۸۶۱م: ۴۵- ۴۶ در نیمه دوم قرن سوم هجری از حضور افراد در حلوان، صیمره و قرماسین خبر داده است. افراد را در نوشته او و معاصرانش باید به مردمان کوه نشین و کوچرو تعبیر نمود، یعنی اعم از کُرد و لُر.

پهلو در کنار پارس، خوزستان، سورستان، آذربایجان، ماد و غیره از مهم‌ترین سرزمینهای^۱ آن شاهنشاهی بود و احتمالاً ماهین (دینور و نهاوند) و مهرجان قدق و ماسبدان را شامل می‌شد.^۲ منابع دوره اسلامی در تعیین حدود فهله متفق القول نیستند. قدیم‌ترین این منابع گزارشی است منسوب به ابن مقفع (وفات ۱۴۲ق) که در کتاب الفهرست ابن ندیم (تألیف ۳۷۷ق) نقل شده^۳ و حمزه اصفهانی (وفات پیش از ۳۶۰ق) و ابوعبدالله محمد خوارزمی (زنده در ربع سوم قرن چهارم هجری) نیز آن را تقریباً به عین عبارت تکرار کرده‌اند (حمزه اصفهانی آن را به نقل از موبد المتوکلّی آورده است).^۴ به موجب این گزارش اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان را، مقارن ایام برافتادن ساسانیان، فهله می‌گفتند. کتابهای جغرافیای قرون سوم تا پنجم هجری اما هیچ‌یک آذربایجان را جزء فهله ندانسته‌اند. کوره‌هایی^۵ که این منابع بر سرش اتفاق نظر دارند عبارتند از همدان، ماسبدان، مهرجان قدق، دینور و نهاوند.^۶ ابن خردادبه (وفات حدود

۱. اصطلاح اصلی آن به فارسی میانه šahr بوده و در آن زمان بزرگ‌ترین واحد جغرافیای اداری به شمار می‌رفته است. برای ملاحظه اسامی «شهر»های شاهنشاهی ساسانی در زمان شاپور اول، نک: Huyse 1999, 1: 22- 25.
۲. نک: نهاية الارب فی اخبار الفرس و العرب: ۱۸۱. علی بن حسین المسعودی ۱۸۶۲م، ۲: ۱۳۳ نیز در مروج الذهب اشغاتیین را «ملوک الجبال من بلاد الدینور و نهاوند و همدان و ماسبدان و آذربایجان» دانسته است. ابی حنیفه احمد بن داود الدینوری ۱۸۸۸م: ۴۲ صاحب الاخبار الطوال نیز درباره اردوان بن اشه بن اشغان ملک الجبل می‌گوید «کان الیه الماهان و همدان و ماسبدان و مهرجان قدق و حلوان... و کان مسکنه بمدينة نهاوند العتیقه».
۳. محمد بن اسحاق الندیم ۲۰۰۹م، ۱/۱: ۳۲.
۴. حمزه بن حسن الاصفهانی، نسخه ش ۸۰۱ کتابخانه مروی، گ ۱۵پ (یاقوت بن عبدالله الحموی ۱۸۶۸م، ۳: ۹۲۵ نیز این را نقل کرده است)؛ محمد بن احمد الخوارزمی ۱۸۹۵م: ۱۱۶-۱۱۷.
۵. تمام این کُور نام خود را از نام قصبه یا شهر اصلیشان گرفته‌اند. قصبه کوره مهرجان قدق، یعنی شهر مهرجان قدق را بعدتر صیمره و آن ماسبدان را سیروان نامیدند. نهاوند و ظاهراً همدان و قم را (برای دو تای اخیر، نک: عبدالله بن عبدالله ابن خردادبه ۱۸۸۹م: ۲۰؛ محمد بن احمد الخوارزمی ۱۸۹۵م: ۱۲۳. قس: احمد بن ابی یعقوب ابن واضح ۱۸۶۱م: ۴۸) از زمان معاویه بن ابی سفیان که خراج آنجا سهم مردم بصره شد ماه بصره خواندند و قصبه ماه بصره نهاوند بود. کوره دینور نیز به همین دلیل ماه کوفه نام گرفت و شهر دینور قصبه اعمال ماه کوفه شد. بد نیست متذکر شویم که ابوریحان محمد بیرونی ۱۳۷۴: ۳۳۳ را در تعیین مصداق ماهین سهوی دست داده و دینور و نهاوند را جابجا نوشته است: «وماه، عبارة عن ارض الجبل. فإن الماهین: ماه البصرة هو الدینور و ماه الکوفة نهاوند و ربما جمع الیهما ماسبدان فسمی الجملة ماهات».
۶. عبدالله بن عبدالله ابن خردادبه ۱۸۸۹م: ۲۰ (کُور الجبل)، ۵۷ (بلاد البهلوتین)؛ احمد بن محمد الهمدانی ابن فقیه ۱۹۹۶م: ۴۱۷ (یاقوت بن عبدالله الحموی ۱۸۶۸م، ۳: ۹۲۵ نیز نوشته ابن فقیه را به نقل از تاریخ همدان شیرویه بن شهردار آورده است)؛ حسن بن محمد قمی ۱۳۸۵: ۵۹-۶۱. در کتاب التنبیه والاشراف نیز به عبارت «الماهات و غیرها من بلاد الفهلوتین» برمی‌خوریم (علی بن حسین المسعودی ۱۸۹۴م: ۳۷).

۳۰۰ق)، ری و اصفهان و قزوین را هم جزء بلاد البهلویین به حساب آورده، در حالی که ابن فقیه (زنده در ۲۸۹ق) تصریح کرده است که ری و اصفهان و قزوین و بعضی مناطق دیگر جزء این سرزمین نیست.^۱ ابونعیم اصفهانی (وفات ۴۳۰ق) و ابوریحان بیرونی (وفات پس از ۴۴۲ق) نیز ری و اصفهان را در شمار بلدان فهله آورده‌اند.^۲ گفتیم که فهله را جبال هم می‌گفتند. ابواسحاق اصطخری (فعلال در نیمه اول قرن چهارم هجری) شهرهای مشهور جبال را چنین برشمرده است: «والجبال تشتمل علی مدن مشهورة ومعظمها همذان والدینور واصبهان وقم ولها مدن اصغر من هذه مثل قاشان ونهاوند واللور والکرج و البرج و اشباهها.» او همانجا تصریح کرده است که «اتما افردنا الری وقزوین وابهر وزنجان عن الجبال وضممنانها الی الدیلم لاتها محتفة بجبالها علی التقویس.»^۳ اختلافاتی که از نظر خوانندگان گذشت احتمالاً ناشی از آن است که در اواخر عهد ساسانی و به تبع آن در قرون اولیه اسلامی فهله دیگر نه یک واحد جغرافیایی اداری زنده، که تصویری گویا نسبتاً مبهم به یادگار از ازمئه دور بوده است. همچنین باید به خاطر داشت که شمول فهله بر آذربایجان جز قول منتسب به ابن مقفع هیچ شاهد تاریخی دیگری چه از زمان ساسانیان و چه از ادوار بعد ندارد.^۴ مجمل اقوال مورخان و جغرافی دانان

۱. محمد بن احمد المقدسی ۱۹۰۶م: ۳۸۶ هم نوشته است در بعضی کتب خوانده که ری و اصفهان جزء سرزمین فهله نیست. گفتی است که در کتیبه پهلوی کردیر (نیمه دوم قرن سوم میلادی) آنجا که انتظار داریم نام پهلوی ذکر شده باشد از ری و اصفهان نام رفته است (Gyselen 2019: 168).

۲. ابونعیم احمد الاصبهانی ۱۹۳۱م، ۱: ۳۶؛ ابوریحان محمد بیرونی ۱۳۸۰: ۲۸۵. همچنین نک: عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون ۲۰۰۴م، ۱: ۱۷۴ (الهوس در آنجا بی شک تصحیف البهلویین است).

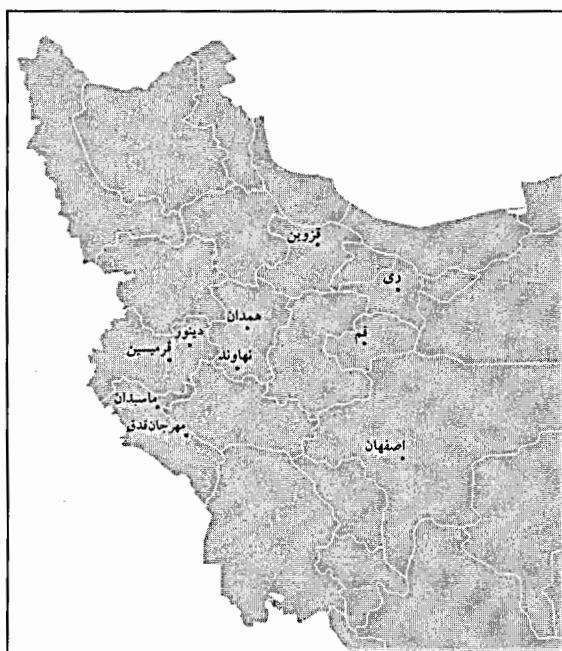
همچنین به واسطه کتاب موسی خورنی می‌دانیم که بخشی از اژان نیز Partav نام داشته است (نک: Marquart 1901: 117). این نام بعدتر به صورت معرب در نام شهر بَرْدَعَه که بزرگ‌ترین و آبادترین شهر اژان بوده باقی مانده است. به گمان ما Partav ارمنی لفظاً با پَهله یکی است؛ خاصه که ابن‌وحشیّه نیز در کتاب الفلاحة النبطیة (۳۱۸ق) از اهل بیلقان با اسم الفهلویّه یاد کرده است: «فان قال لنا قایل من الفرس أو من الکرج أو من البیلقان والفهلویة انکم زعمتم ... الخ» (احمد بن علی الکسدانی ابن وحشیة ۱۹۹۵م، ۲: ۸۷۶). برای حضور زبان پهلوی در اژان و شروان ← فصل سوم، ذیل شروان. در یک قطعه مانوی بسیار ناقص به زبان فارسی میانه (M871c)، اصفهان در کنار نیشابور و مناطق دیگری که در اثر پارگی کاغذ نامشان از بین رفته، ظاهراً بخشی از phrwg به حساب آمده است (Henning 1958: 95). بازسازی هیننگ از کلمه اول عبارت [hm]g šhr y phrwg که سبب شده اسامی دیگر را جزئی از سرزمین پهلوی ساسانی بداند شاید درست نباشد، زیرا نیشابور از پهلوی ساسانی دور بوده است.

۳. ابی‌اسحاق ابراهیم بن محمد الاصطخری ۱۸۷۰م: ۱۹۵. تقریباً عین همین عبارات را ابی‌القسم ابن حوقل ۱۹۳۹م، ۲: ۳۵۸، ۳۵۷ نیز تکرار کرده است.

۴. ظاهراً در دوره‌ای از شاهنشاهی ساسانیان خراج آذربایجان داخل در خراج جبال بوده. نک: عبیدالله بن عبدالله ابن‌خردادبه ۱۸۸۹م: ۲۰. قس: قدامة بن جعفر الکاتب البغدادی ۱۸۸۹م: ۲۴۳.

نام‌برده را دربارهٔ کوره‌های فهلّه در جدول زیر می‌توان ملاحظه کرد.^۱

آذربایجان	اصفهان	قم	ری	قزوین	همدان	نهایند	دینور	قرمیسین	ماسبدان	مهرجان قدق	
✓	✓		✓		✓	✓					ابن مقّفع
	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓		✓	✓	ابن خردادبه
	×	✓	×		✓	✓	✓	✓	✓	✓	ابن فقیه
✓	✓		✓		✓	✓					حمزه اصفهانی
✓	✓		✓		✓	✓					محمّد خوارزمی
		✓			✓	✓	✓	✓	✓	✓	حسن قمی
	×		×		✓	✓	✓		✓	✓	مقدسی
	✓		✓		✓	✓	✓				ابونعیم اصفهانی



۱. هر کجا در جدول نشان ضربدر آمده یعنی نویسنده مصرحاً آنجا را بیرون فهلّه دانسته است.

زبان مردم پهل را در قرون اسلامی عموماً پهلوی/ فهلوی نامیده‌اند. اول جایی که ذکر این زبان به میان آمده همان گزارش ابن مقفع است که می‌گوید: «لغات الفارسیّة: الفهلویّة والدیریّة والفارسیّة والخوزیّة والسریائیّة. فأما الفهلویّة، فمنسوبة إلى فَهْلَه.»^۱ تعیین مصداق الفهلویّة در منابع قدیم عربی همیشه آسان نیست. یکی از مواضعی که این نام در آن احتمالاً به معنی مورد نظر ما در رساله حاضر به کار رفته، روایت افسانه‌واری است که ثعالبی نیشابوری (وفات ۴۲۹ق) در غرر السیر دربارهٔ زبانهایی که بهرام گور می‌دانسته است آورده و گویا در حقیقت فهرستی از بعضی زبانهای صاحب‌نام‌تر شناخته‌شده ایران در قرون نخستین اسلامی باشد: «وکان بهرام ... فصیحاً باللغات. فکان یتکلم فی یوم الحفل والاحتشاد بالعربیّة، وفی یوم العرض والاعطاء بالفارسیّة، وفی مجلس العامّة بالدیریّة، وعند الضرب بالصوالجة بالفهلویّة، وفی الحرب بالترکیّة، وفی الصيد بالزبلیّة، وفی الفقه بالعبریّة، وفی الطبّ بالهندیّة، وفی النجوم بالرومیّة، وفی السفینة بالنبطیّة، ومع النساء بالهرویّة.»^۲ پیش از ثعالبی، ابوالحسن مسعودی (وفات ۳۴۵ق) به گونه‌ای از الفهلویّة یاد کرده که گویی از زبانهای زنده و صاحب‌شأن روزگار خود سخن می‌گوید. او علی‌رغم اینکه چند بار از این لفظ معنای «الفارسیّة الاولى» (فارسی قدیم) اراده کرده،^۳ اینجا ظاهراً نظرش به زبان مردم فهل بوده است: «کلّ هذه البلاد [یعنی بلاد ایرانیان] کانت مملکة واحدة ملکها واحد ولسانها واحد ألاّ انهم کانوا یتباینون فی شیء یسیر من اللغات، وذلك ان اللغة انما تكون واحدة بأن تكون حروفها الّتی تکتب واحدة وتألّف حروفها تألیف واحد وان اختلفت بعد ذلك فی سائر الاشیاء الاخر، کالفهلویّة والدیریّة والآذریّة وغيرها من لغات الفرس.»^۴ بیرونی در کتاب الجواهر فی الجواهر در شرح کلمه معرب بهرج - البته به نادرست - اظهار داشته که برترین زبانهای ایرانیان فهلوی است و آن منسوب است به کلمه پهل

۱. محمد بن اسحاق التمدید ۲۰۰۹م، ۱/۱: ۳۱-۳۲.

۲. عبدالملک بن محمد الثعالبی ۱۹۰۰م: ۵۵۵-۵۵۶؛ قس: مطهر بن طاهر المقدسی ۱۹۰۳م، ۳: ۱۶۵ و عبدالحی بن ضحاک گردیزی ۱۳۴۷: ۲۸. توجه شود به اینکه در گزارش حمزه اصفهانی و محمد خوارزمی دربارهٔ زبانهای ایرانیان، در توضیح الفهلویّة آمده است «فکان یجری بها/ وبها کان یجری کلام الملوک فی مجالسهم وهی لغة منسوبة الى فَهْلَه/ بهله» (حمزه بن حسن الاصفهانی، نسخه ش ۸۰۱ کتابخانه مروی، گ ۱۵پ؛ محمد بن احمد الخوارزمی ۱۸۹۵م: ۱۱۷).

۳. در این باره، نک: صادقی ۱۳۵۷: ۱۸-۱۹.

۴. علی بن حسین المسعودی ۱۸۹۴م: ۷۸.

به معنی «نیکویی»: «و كذلك بالفارسیّة بهلة بالباء الّتی تعرب بالفاء حتّى أنّ افضل لغاتهم هی الفهلویّة نسبة إلى الجودة.»^۱ اینجا نیز احتمالاً همین زبان موضوع جستار ما مطمح نظر بیرونی بوده است.

اشاره به زبان فهلوی - بویژه در کتب فارسی - اغلب به واسطه بحث درباره اشعار سروده شده بدان زبان، یعنی فهلویات، یا به سبب آوردن یک یا چند بیت فهلوی صورت گرفته است.^۲ با این حال، گاه به مواردی نیز بر می خوریم که اشاره به زبان فهلوی صرفاً به مناسبت ذکر زبان مردم یک یا چند منطقه بوده است، مانند این دو شاهد طرفه از اوایل قرن هشتم هجری: «در این ولایات ایران زمین ... لغات مختلف هست از پارسی و عربی و پهلوی و کرد و لر و گرجی و ارمنی و رومی و دیگر لغات شهرها و ولایات مختلف»؛^۳ «مردم آنجا (= زنجان) سنی شافعی مذهب اند و بر طنز و استهزاء بسیار اقدام نمایند ... و زبانشان پهلوی راست است».^۴ باید توجه داشت که در این زمان دیگر فهلوی صاحب آن شأن و اعتبار گذشته نبوده و لهجات آن به زبان تداول بعضی شهرهای فهله بدل شده بوده است.^۵

اشعار گویشی مردمان فهله را نیز که گویا معمولاً با ساز و آواز خوانده می شده به طریق سنت فهلوی می گفتند و این معنای مشهورتر لفظ شده است.^۶ صاحب کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم در اوایل قرن هفتم هجری تصریح کرده است که «کافه اهل عراق را از عالم و عامی و شریف و وضع به انشا و انشاد ایات فهلوی مشعوف یافتم».^۷ این اصطلاح را حداقل از اوایل قرن پنجم هجری سراغ می کنیم، مثلاً آنجا که ابوالحسن واحدی نیشابوری (وفات

۱. ابوریحان محمد بیرونی ۱۳۷۴: ۲۵۹.

۲. مثلاً نک: شمس الدین محمد بن قیس رازی [۱۳۳۸]: ۱۷۲، ۱۷۵ [زبان او [یعنی بندار رازی] به لغت دری نزدیک تر از فهلوی است]؛ نصیرالدین طوسی ۱۳۹۳: ۱۰۲ (از بحر که اورامین به زبان فهلوی بر آن بحر می گویند)؛ ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی ۱۳۸۱: ۵۲۴ (جميع بلاد عراق عجم را فهله می گویند و سخنان ایشان را فهلوی).

۳. رشیدالدین فضل الله همدانی ۱۳۵۰: ۳۶.

۴. حمدالله مستوفی ۱۹۱۵م: ۶۲.

۵. درباره وجود فهلوی محاوره ای در جنب فهلوی ادبی بنگرید به صفحات ۱۱۶-۱۱۸ همین رساله.

۶. قابل قیاس است با تحوّل لفظ فارسی از معنای اصلی آن به معنی اصطلاحیش که نوعی شعر آمیخته به موسیقی و آواز بوده است. نک: شفیعی کدکنی ۱۳۹۷.

۷. شمس الدین محمد بن قیس رازی [۱۳۳۸]: ۱۷۳.

۴۶۸ق) در شرح بیتی از متنبی یاد از «الالحن القديمة والاشعار التي قيلت في الدهور الماضية والدساتين الفهلوية» می‌کند؛^۱ یا در بیت زیر که صاحب المعجم نقل کرده^۲ و در منابع متأخر به بندار رازی (وفات احتمالاً ۴۲۱ق) نسبت داده‌اند:^۳

لحن اورامین^۴ و بیت پهلوی زخمه رود و سماع خسروی

قدیم‌ترین نمونه موثق اما تصحیف‌شده فهلویات که عنوان فهلوی را نیز هم در متن و هم بر سر اشعار دارد، چند بیتی است که در کتاب تاریخ قم آورده شده و چنانکه جایی دیگر نشان داده‌ایم دست‌کم به نیمه دوم قرن سوم هجری باز می‌گردد.^۵ اگر تاریخ کتابت اشعار فهلوی را معیار قرار دهیم، در این صورت فعلاً قدیم‌ترین فهلویات تاریخ‌دار و معنوی به عنوان فهلوی/ فهلویه، ابیات مندرج در کتاب راحة الصدور و آية السرور (تألیف ۵۹۹-۶۰۱ق) است که یگانه نسخه خطی آن مورخ است به سال ۶۳۵ق.^۶

در آغاز گفتیم که بلاد فله را در دوره اسلامی جبال نیز می‌خواندند. برای همین از زبان مردم این منطقه با نام الجبلی/ الجبلیة نیز در متون یاد شده است. یکی از قدیم‌ترین شواهد آن، اشاره‌ای است که راغب اصفهانی (وفات ظاهراً ۴۲۲ق) به زبانهای ایرانیان کرده است: «ولهم من اللغات ما لا يحصى كثرة، كالزمزمة والفهلوية والخراسانية والجبلیة.»^۷ اصطلاح الجبلی و نمونه‌ای از اشعار جبلی را، که همان فهلوی است، در کتاب الابداع فی العروض تألیف جمال‌الدین ابوسعید علی بن فرخان کاشانی، مفتی عراق، (زنده در ۵۴۹ق) نیز می‌بینیم.^۸ فهلویات را گاه به ملاحظه شیوه خوانندگی مخصوص بدین اشعار نیز اسم داده‌اند، مانند اورامان

۱. ابوالحسن علی بن احمد الواحیدی ۱۸۶۱م: ۵۶۱. الفهلویه را در اینجا به معنی «کهن و باستانی» هم می‌توان فهمید.

۲. شمس‌الدین محمد بن قیس رازی [۱۳۳۸]: ۱۷۳.

۳. مدبری ۱۳۷۰: ۳۷۳.

۴. متن چاپی: اورامن. اصلاح از نسخه ش ۱۴۱۷ کتابخانه مجلس سنای سابق، گ ۴۸.

۵. فیروزبخش ۱۳۹۵ الف: ۲۵۴-۲۵۵.

۶. درباره فهلویات مندرج در این کتاب، نک: صادقی ۱۳۸۵: ۴۰-۴۲.

۷. فهرستی کلی از فهلویات موجود تا سال ۷۰۰ق، با ذکر مأخذ و تعداد ابیات، در پیوست اول کتاب حاضر آورده شده است.

۸. حسین بن محمد الراغب الاصفهانی ۱۴۲۰ق، ۱: ۱۹۳. منظور از الفهلویه در این گزارش، که در کنار الزمزمة آمده، ظاهراً فارسی میانه است، آن هم نه به عنوان زبانی زنده. یعنی الزمزمة والفهلویه را احتمالاً باید زبان زنده و است گرفت.

۹. ابوسعید علی بن فرخان، زیر چاپ، گ ۶۲پ-۶۳. یگانه نسخه خطی این متن به همراه سایر رسالات مکتوب در آن مجموعه به زودی به کوشش نگارنده و محمّد افشین‌وفایی به طریق نسخه‌برگردان منتشر خواهد شد.

(که دو صورت کوتاه‌شده اورامن و اورامه هم دارد)، شروه و شهری.^۱ تذکر دو نکته درباره اورامنان در اینجا ضروری است. یکی آنکه لفظ اورامه که چند بار در نامه‌های عین القضات در مقام عنوان بر سر اشعار فهلوی، رازی و طبری نوشته شده است در آن کتاب قدمتی ندارد^۲ و در تصحیح موجود همه جا فقط بر اساس یک نسخه خطی متأخر، یعنی نسخه شماره Add. 16,823 موزه بریتانیا از قرن دهم هجری به متن برده شده است. پس نباید برای اطلاق آن به شعر رازی و طبری اعتبار تاریخی قائل شد. دیگر آنکه خواجه نصیرالدین طوسی اورامه را به جای دوییتی استعمال کرده^۳ که امری است البته ثانوی و می‌توان آن را با تحوّل معنایی ترانه قیاس کرد؛ زیرا این اصطلاح نیز هم به خود دوییتی اطلاق شده است، هم به ملحونات آن.^۴ جز اصطلاحاتی که ذکرشان رفت، در آذربایجان کلمه راژی/ راجی نیز برای اسم بردن از این زبان مصطلح بوده و ما جلوتر به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت. بررسی رابطه زبان فهلوی و آذری، یعنی زبان کهن آذربایجان نیز محتاج طرح بعضی مقدمات است و بعدتر به این مسئله باز خواهیم گشت.

۱. برای آگاهی از سابقه این اصطلاحات، نک: صادقی ۱۳۷۹ ب. درباره وجه تسمیه اورامنان دو روایت در فواید امالی امین‌الدین حاج بله هست که چون در مقاله مذکور نیامده در اینجا نقل می‌کنیم: «قبیله‌ای بودند در همدان کی ایشان را اورامنان گفتندی کی همیشه دوییتی گفتندی. دو بیت فهلوی را به حسب آن اورامنان می‌گویند و از سه بیت تا شش بیت شروینان می‌گویند هم منسوب با قومی کی ایشان این نمط گفته‌اند و از همدان بوده و هرچه بالای شش بیت است آن را شبستان گویند جهت آنکه در شب آن را خواندندی.» (ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی ۱۳۸۱: ۵۲۴)؛ «گویند اورمنان قبیله‌ای بودند در همدان کی زن و مرد ایشان همه عاشق بوده‌اند و در عشق مرده و اورام محبوب ایشان بود کی ایشان منسوب‌اند بدو.» (همان: ۵۲۸). افزون بر این، در فهلویات مندرج در فواید امالی امین‌الدین اورامنان گویی به معنی «محفّل عاشقان» به کار رفته است:

آرژ خازی کی بآورامنان شی اوی وّره اوی واشامه خوش بی (همان: ۵۳۰)

می‌گوید: اگر خواهی که به محفل عاشقان روی، بدون ابره (احتمالاً قسمی چادر) [و] بی مقنعه خوش باشی.

۲. چون انتساب بیت منقول در صفحه ۳۱ این رساله به بندار رازی مسلم نیست، قدیم‌ترین شاهد استعمال این اصطلاح را باید در ذیل نفثه المصدور (نجم‌الدین ابوالرجا قمی ۱۳۸۸: ۳۴) یافت. نک: صفحه ۱۱۱ رساله حاضر.

۳. نصیرالدین طوسی ۱۳۹۳: ۸، ۱۰۲.

۴. شمس‌الدین محمد بن قیس رازی [۱۳۳۸]: ۱۱۵ در این باره می‌گوید: «اهل دانش ملحونات این وزن [یعنی وزن رباعی] را ترانه نام کردند و شعر مجرد آن را دوییتی خواندند برای آنکه بناء آن بر دو بیت بیش نیست و مستعربه آن را رباعی خوانند از بهر آنکه بحر هزج در اشعار عرب مرتب الاجزا آمده است.» همو [۱۳۳۸]: ۱۰۴ ذیل هزج مدّس محذوف درباره اصطلاح اورامن می‌نویسد: «این وزن خسرو و شیرین نظامی و ویس و رامین فخری گرگانی است ... و خوش‌ترین اوزان فهلویات است کی ملحونات آن را اورامنان خوانند.»